

سینما - تاریخ فتانه یعقوبی

سقوط امپراتوری روم

(سرانجام تمامی راه‌ها به روم ختم می‌شود)... این همان جمله معروف و تاریخی جولوس سزار، فاتح و کشورگشای بزرگ روم باستان است که افتخارات و فتوحات چشمگیری برای سرزمین مورد علاقه‌اش به ارمغان آورد. جولوس سزار، سردار بزرگ رومی نه تنها در کلام، بلکه در عمل نیز بارها ادعای خود را به اثبات رساند. او سرزمین‌های گوناگون را فتح و آنان را ضمیمه امپراتوری روم ساخت و تحت سلطه حکومت روم‌ها درآورد و به این ترتیب تمامی راه‌هایی را که مایل بود، به روم رساند. انسان‌های بزرگ این گونه‌اند میان حرف و عملشان، تنها قدرت است و اقتدار و سرانجام پیروزی. این چهره منحصر به فرد تاریخی، به روایتی در سال ۱۰۲ پیش از میلاد

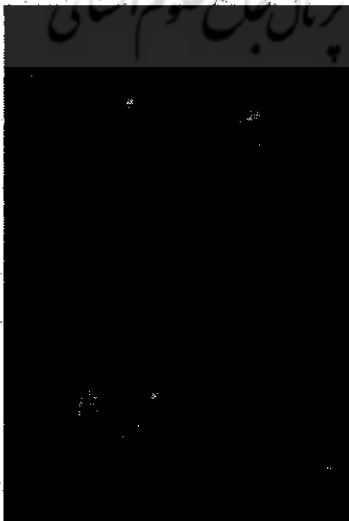
در خانواده‌ای سرشناس رومی در ایتالیا چشم به جهان گشود. وی از آن دسته افراد خوش اقبالی بود که رؤیاهای نوجوانی‌اش در بزرگسالی به حقیقت پیوستند. جولوس سزار نه تنها در ارتش، بلکه در سیاست به مقام‌های بسیار مهم و طراز اولی دست یافت. در سال ۶۰ پیش از میلاد به‌عنوان بالاترین

مقام رسمی دولت روم برگزیده شد و در مقام کنسول اول سنای روم به قدرت و اختیارات خاصی دست یافت، تا بتواند به تصمیمات مهم خود و جاه‌طلبی‌های همیشگی‌اش جامه عمل بپوشاند. این سردار بزرگ رومی در سال ۵۶ و ۵۵ پیش از میلاد سرزمین‌های گل، آلمان و بریتانیا را مورد هجوم قرار داده و به راحتی آنان را ضمیمه امپراتوری و تحت سلطه قرار داد. سزار به کشورگشایی و پیروزی‌های جنگی شایان توجهی دست یافت. غافل از آن که در پشت پرده دوستان و همراهان منافق و حيله‌گش در صدد از میان بردن او هستند. سرانجام نقشه آنان در ۱۵ مارس ۴۴ پیش از میلاد عملی شد. جولوس سزار فاتح شرق و غرب عالم با ضربه دشنه یکی از رفقای سینه‌چاک گذشته و خیانتکار کنونی خود (بروتوس) مقابل ساختمان سنای روم به قتل رسید. خیل عظیمی از رومیان که ستایشگر

و دوستدار او بودند در سوگ و ماتم فرو رفتند. در این سوگواری معشوقه جولوس سزار ملکه افسونگر و مقتدر مصر، کلئوپاترا نیز همراه می‌شود. ماجراهای عاشقانه و ارتباط عاطفی پرشور این دو چهره بزرگ تاریخی همواره در طول تاریخ مورد توجه نسل‌های گوناگون قرار گرفته و الهام بخش آثار گوناگون هنری بوده است. عشق جنجال‌برانگیز آنان، جدایی قهرآلود و التهابات موجود در روابط دو زمامدار و سرانجام کشته‌شدن تنها فرزندشان (سزار یون) به دست امپراتور آگوستوس، داستان زندگی این زوج را به افسانه‌ای ترازیک تبدیل کرده است. با مرگ جولوس سزار بزرگ، نه تنها زندگی ملکه سحرآمیز مصر و فرزندش به مخاطره می‌افتد، بلکه امپراتوری باشکوه روم نیز دچار تزلزل و از هم پاشیدگی می‌شود. سقوط امپراتوری از همان لحظه‌ای که خون سزار بر سنگفرش‌های سنای روم ریخته شد، آغاز گشت. روایت داستان روم جدا از داستان افسانه‌ای سزار بی‌معناست. (البته این نظر شخصی من است) و حالا پس از سردار رومی نوبت به روم می‌رسد و (سقوط امپراتوری روم)...

سقوط امپراتوری روم، محصول ۱۹۶۴ آمریکا، به کارگردانی آنتونی مان و بازیگری سولیا لورن، استفان بوید، جیمز میسون، کریستوفر پلامر و سیراک گینس و جمعی دیگر از بازیگران بین‌المللی...

این فیلم ساخته حماسی دیگری است از کارگردان نام‌آشنای آمریکایی، آنتونی مان، خالق اثر تاریخی ال‌سید. البته سقوط امپراتوری روم در مقایسه با ال‌سید با موفقیت کمتری روبه‌رو شد. آنتونی مان خود نیز فیلم ال‌سید را به‌عنوان اثر مورد علاقه‌اش معرفی می‌کند. در این اثر ستارگان دنیای بازیگری در نقش‌های بزرگ و کوچک هنرنمایی می‌کنند و در رأس آنها، الک گینس در نقش امپراتور فرهیخته رومن، این بازیگر صاحب سبک انگلیسی، لقب «مره» که عنوانی ارزشمند در بریتانیاست را نیز یدک می‌کشد که به حق لایق آن نیز است. وی در نقش مارکوس اورلیوس آنتونیوس، سزار روم در



اواخر عمر خود فرماتداران روم را جهت اتحاد با یکدیگر فرامی خوانند، گویی به وی الهام شده بود که امپراتوری پس از مرگش به نابودی و سقوط خواهد رسید. بسا مرگ امپراتور دو وارث تاج و تخت ظهور می کنند. یکی از آنها لیویوس، با نقش آفرینی استفان بوید است که در واقع فرزندخوانده امپراتور است و دیگری فرزند واقعی امپراتور، کومودوس، با هنرنمایی کریستوفر پلامر است. لیویوس در همان ابتدای امر، خود را کنار کشیده و پادشاهی بی هیچ رقابت و درگیری به کومودوس می رسد. این عمل مخالف میل لوسیل (سوفیالورن) دختر امپراتور است و به زودی دلیل این مخالفت آشکار می شود. کومودوس بر خلاف پدر از خرد و ارزش های اخلاقی و با اصالت رومی به دور است و روشن است زمامداری چنین فردی، کل امپراتوری را به ورطه تباهی و سقوط می کشاند. آنتونی مان با در اختیار داشتن گروهی از بازیگران معتبر و بهره گیری از دکورهای باشکوه و حیرت انگیز، فیلمنامه ای طولانی را که حاصل تلاش کار گروهی سه فیلمنامه نویس موفق است به تصویر می کشد. با وجود این همه امتیاز، فیلم آن چنان که باید و شاید مورد توجه و توفیق قرار نگرفت و مشکل اصلی بر سر همان فیلمنامه طولانی است. این اثر تا آن زمان از نظر صحنه پردازی و دکور، منحصر به فرد و بی نظیر بوده است. چندین ماه کار بی وقفه و استفاده از انبوهی سنگ های مرمر، عظیم ترین مجسمه ها و ساختمان ها را در اختیار فیلمساز قرار می دهد تا فیلمی تاریخی، باور پذیر و موفق بسازد. این موضوع زمانی اهمیت خود را جلوه گر می کند که به فیلم های تاریخی امروز نظری بیندازیم. برای نمونه «تروا»، با آن که زیبا و خوش ساخت است، ولی آن همه سیاهی لشکر، کاخ ها و بناهای پرشکوه باستانی همگی به لطف کامپیوتر و افه ها و خلاقیت های طراحان کامپیوتری خلق شده اند. بنابراین در بزرگ بودن اثر کلاسیکی که تولید دهه شصت میلادی است، هیچ شک و وجود ندارد و بیان نکردن آن گستاخی محض است. سرالک گینس، که خود بازیگری ماهر و استاد نقش آفرینی است، مشکل را در فیلمنامه و زمان آن می داند. عمده منتقدان بزرگ و اهل قلم آن مسوی آب نیز بر این عقیده بوده اند که تعدد بیش از حد ستارگان، انسجام روایت قصه را ضایع کرده است. با تمام این تفاسیر، فیلم سقوط امپراتوری روم اثر کلاسیکی است که به جهت دارا بودن صحنه های باشکوه تاریخی و هنرنمایی بازیگران سرشناس، همچنان جذاب و تماشایی است.



دانتون

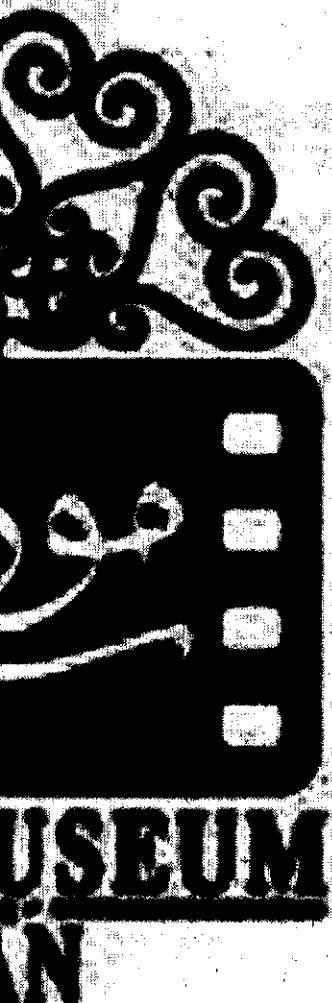
دانتون، محصول ۱۹۸۴ فرانسه، لهستان و آلمان به کارگردانی آندره وایدا و بازیگری ژرار پاردیو، ویویچ زویناک، آن کولود...
داستانی غریب و همیشه تکراری است. انقلابیون، همزمان و رفقای گذشته

پس از پیروزی، قیامی که خود با اتحاد به پا کرده اند، به تدریج تبدیل به دشمنان قسم خورده یکدیگر می شوند. آنها که روزگاری وفادارانه، همفکر و هم دل، دوشادوش برای اعتقاداتی مشترک می جنگیدند به مرور زمان به هر نیرنگ و ترفندی متوسل می شوند تا یکدیگر را از سر راه بردارند. این عشق قدرت، عجب و سوسه انگیز و تباه کننده است، و سوسه ای آمیخته به فساد و سیاهی. فیلم دانتون - که نام قهرمان داستانش را دارد و ساخته کارگردان مطرح لهستانی آندره وایدا است، روایتگر این داستان همیشه تکراری است. انقلاب این بار همان قیام جنجال برانگیز و معروف فرانسوی هاست که همواره از آن با عنوان انقلاب بزرگ فرانسه یاد می شود، البته بستگی دارد که شما بزرگ و کوچک بودن را چگونه تفسیر کنید، پس از خواندن مطلب، خود در مورد این صفت قضاوت کنید. از انقلاب که بگذریم، نوبت به انقلابیون، رفقا و همزمان گذشته و دشمنان تشنه قدرت کنونی، یعنی همان دانتون و روسپیر می رسد که البته دانتون کمتر به این عارضه مبتلاست و بیشتر روسپیر به آن دچار است. داستان فیلم از نوامبر سال ۱۷۹۲ شروع می شود. دانتون عضو کمیته امنیت عمومی و یکی از بنیانگذاران حکومت ترور است، او و دوستش روسپیر به پاریس بازمی گردند. دانتون از خونریزی و سیاست های مبنی بر خشونت خسته شده و پیشنهاد می کند پس از مذاکره با دشمنان خارجی به صلح برسند تا کشور در نهایت در صلح و آرامش فرو رود و مردم به رفاه نسبی دست یابند.

اما دیگر اعضای کمیته این نظر را قبول ندارند و در این میان، روسپیر رهبر مخالفان قرار دارد. از سوی دیگر دوستان و همفکران دانتون نیز با پلیس مخفی درگیر می شوند. از جمله کامی دمون که روزنامه اش توقیف می شود و دانتون در برابر این عمل، واکنش اعتراض آمیزی نشان می دهد. کم کم مخالفت ها آشکار شده و دشمنی ها از فکر و دسیسه به عمل می رسند و سرانجام، دانتون و یارانش به دست جلاد و گیوتین سپرده می شوند. این همان عاقبتی است که در نهایت برای روسپیر نیز رقم خورده است. دوس اخلاقی فیلم آن که (قدرت مانند ثروت هیچ گاه به کسی وفادار نمی ماند...) و سپس یزدان که این گونه است.

آنچه درباره فرانسه آن دوران جالب توجه است به وقوع پیوستن چهار انقلاب تنها در یک قرن و ظهور مردانی منحصر به فرد با شخصیت، قابلیت ها و تفکرات تأثیر گذار و ماندگار است. دانتون، شخصیت خود را در یک جمله زیبا به خوبی معرفی می کند. او در مباحثه ای با روسپیر می گوید: «من سر خود را به گیوتین می دهم، ولی هرگز سر کسی را به گیوتین نمی دهم». همین یک جمله و عمل به آن، یک انقلابی را به قهرمانی ملی و محبوب تبدیل می کند. باور کنید میان انقلابی بودن و قهرمان ماندن فاصله ای غیر قابل تصور است.

یک انقلابی مانند روسپیر خود این گونه معرف شخصیت پلیدش است: او در صحنه ای به قاضی که مأمور رسیدگی به پرونده دانتون و رفقایش است می گوید: «تو، دانتون و یارانش را قضاوت نکن، بلکه آنها را سیاست کن»، حال تفاوت را متوجه شدید! فساد، تباهی و زوال شخصیت یک مرد آن هم از نوع انقلابی اش تنها در همین یک جمله کوتاه به راحتی آشکار است. بخش رقت انگیز داستان در این قضیه است که دانتون تا آخرین لحظه ها به نجات خود به دست مردمانی که همواره هواخواهش بودند، امیدوار است. مردم، این خیل عظیم عوام، همواره در طول تاریخ ثابت کرده اند که میان شور و اشتیاق و بی تفاوتی و سکوتشان، حتی میان عشق و نفرتشان تنها یک خط باریک وجود دارد و خدا آن روز را نیاورد که آنها از این خط باریک عبور کنند، چرا که به کل آن اشتیاق، عشق و هواخواهی آنتین را از یاد برده و حتی منکر وجودش در گذشته ای نه چندان دور می شوند، مردانی چون دانتون همواره فریب این گونه مردم را خورده اند و با تکیه بر تفکرات و احساسات بی ثبات آنها به راه خود ادامه داده و دقیقاً در همان لحظه ای که به بالاترین حد محبوبیت اجتماعی رسیده اند، ناگهان پشت خود را خالی دیده



این زمینه ابراز کند. آندره وایدا روایتگر توانمند و صادق است، بخصوص در ارتباط با جریان‌های جنبش همنبستگی و شرایط اجتماعی و سیاسی لهستان در دهه ۸۰ میلادی. او کارگردان فیلم‌های مرد مرمرین و مرد آهنین است؛ آثاری که مستقیماً به جامعه رنج‌دیده از جنگ‌ها و التهاب‌های سیاسی می‌پردازد. او پس از این فیلم‌ها، داتون را می‌سازد تا از تاریخ بهره برده و داستانی را به‌عنوان تأییدی بر همان قضایای آثار پیشین خود به نمایش بگذارد. التهابات انقلاب فرانسه تشابه غیر قابل انکاری با فضای جامعه معاصر لهستان در زمان دولت کمونیست داشته است. آنچه پیش از هر چیز در این اثر آشکار است، تسویه حساب‌های شخصی سیاستمداران است. مجادلات و درگیری‌هایی که سرانجام کل انقلاب و قیام هدفمند آن را ضایع ساخته و به تباهی می‌رسانند. فیلم دارای یک ویژگی بارز و درخور اهمیت است. گفت‌وگوهای موزون؛ با توجه به آن که داتون خود خطیب بزرگ و تحت تأثیر ولتر بوده، انتخاب چنین روش پر تلاشی برای گفت‌وگو نویسی کاملاً به‌جا و مناسب بوده است و خوشبختانه دیالوگ بسیار متعبرانه فیلم به زبان فارسی این ویژگی را نیز در نسخه دوبله شده به خوبی حفظ کرده است. چندی پیش در جایی خواندم که ما و ایتالیایی‌ها بهترین دیالوگرهای دنیا را داریم و فیلم داتون به زبان فارسی سندی معتبر است بر تأیید این ادعا.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد حذف تعدادی از افراد فهیم و قدرتمند انقلاب فرانسه است که در فیلم اصلاً از آنها حرفی به میان نمی‌آید. به هر حال این آزادی انتخاب را هر کارگردانی برای خود قائل می‌شود. او می‌تواند کاراکترهایی را برگزیند که خصوصیات و ویژگی‌هایشان کاملاً مطابق با روند داستان و هماهنگ با نیت و قصد او برای ساختن اثر خود است. شخصیتی همچون داتون با ویژگی‌های خاص فردی و اجتماعی تاکنون الهام بخش تعدادی زیادی از هنرمندان و رمان‌نویسان تاریخی بوده است. قابل ذکر است که فیلم و داستان (رمان) تاریخی تفاوت‌های بسیاری با تاریخ‌نگاری دارد. فیلم و رمان نوعی برداشت تاریخی است، در حالی که در تاریخ‌نویسی باید واقعیت‌ها تمام و کمال بدون تحریف و تفسیر ارائه شود و به دور از هر گونه نظر و سلیقه شخصی است. جدا از داتون، انقلاب فرانسه خود نیز الهام‌بخش حرکات هنری، سیاسی و اجتماعی بسیاری بوده است. این انقلاب به روایت خود فرانسوی‌ها، برق آسا، جهان‌شمول و عمیق بوده و ارائه‌دهنده الگوهای خاصی برای انقلاب‌های بعدی در جهان

انسان‌های بزرگ این گونه‌اند، میان حرف و عملشان، تنها قدرت است و اقتدار و سرانجام پیروزی

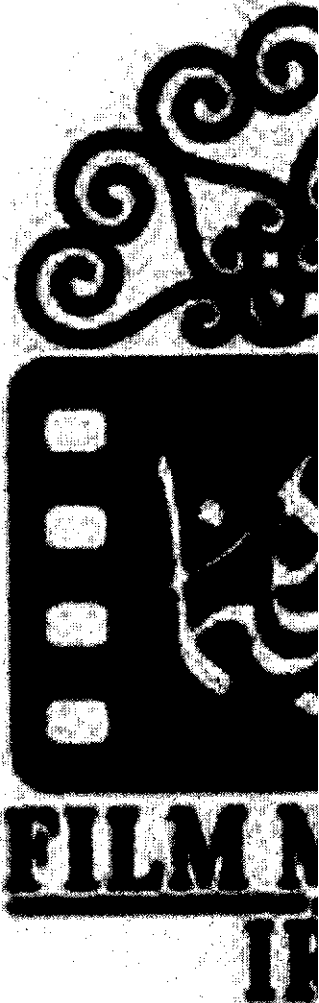
بین انقلابی بودن و قهرمان ماندن فاصله‌ای است غیر قابل تصور

و تسلیم سرنوشت تلخی می‌شوند که همین مردم با سکوتشان به رقم خوردنش کمک می‌کنند.

دانتون در نهایت پیش از رفتن به سوی گیوتین، پیش‌بینی تلخ خود را بیان می‌کند؛ نابودی جمهوری و به همراه آن مرگ همان کسانی که او و دوستانش را به مرگ محکوم کرده‌اند. بله، روسپی، تنها زمانی کوتاه پس از دانتون به مرگ با گیوتین محکوم می‌شود، جمهوری نیز سقوط کرده، کودتایی رخ داده و در نهایت امپراتوری مستبدانه ناپلئون به‌وجود می‌آید. از آن انقلاب پر شور یادگارهایی نیز بر جای مانده که یکی از آنها سرود ماکسیز است. سرود ملی سرزمین فرانسه - که خیلی به آن نیز افتخار می‌کنند - و دیگری داستان‌های رنگارنگ و گوناگون از مردان و زنان انقلاب، که یکی از آنان دانتون است. خطیبی که با جنه‌های منحصر به فرد خود همواره بر مردم تأثیر گذار بوده و مهره کارسازی نیز در مجلس فرانسه به شمار می‌رفته است. پس از انقلاب در آن دوران در مجلس دو گروه به فعالیت می‌پرداختند، یکی افراتیون به رهبری خود دانتون و دیگری جمهوریخواهان معتدل. روسپی، دیگر مرد انقلابی است که از شهرت خاص خود برخوردار است. او در ابتدا آهنگر و قفل‌ساز بود، سپس به سیاستمداری متعصب تبدیل شد و در نهایت پس از اعدام دانتون او نیز دو دوره وحشت - که در حدود چهل و هفت روز به طول کشید و مملو از اعدام‌های گوناگون بود - به گیوتین سپرده شد. در دورتی که از آن یاد شد، یعنی دوره وحشت فضای خشونت‌آمیز و مستبدانه‌ای بر فرانسه حاکم بوده است، با این وجود مردم گهگاه به اعتراض خود ادامه می‌دادند، در آن دوران خپل زنان در خیابان‌های پاریس به راه افتاده و مطالب نان و قانون بودند. در همین دوران پر التهاب، اعضای کنوانسیون نیز همراه با مردم شعار مرگ بر جبار را سر داده و روسپی و رقایش را اعدام کردند. از دل این تحولات خونین، ناپلئون در قالب پدیده‌ای نو ظهور خود را کنترل اول نامید. دیری نپایید که پاپ را از روم به پاریس آورد و تاجگذاری پر زرق و برق و معروف خود را راه انداخت و تبدیل شد به امپراتور ناپلئون بناپارت با همان داستان‌های جنجال‌برانگیز شخصی و تاریخی خود. به یاد داشته باشیم، این نابغه نظامی، نوکیسه‌ای بود در محاصره اقوام و دوستان نوکیسه‌تر از خود که همین تناقض‌ها و روابط ریز و درشت بی‌ارزش، نقاط ضعف بسیاری برای او به‌وجود آورده و وی را از نبوغ انکارناپذیر و ذاتی‌اش دور ساختند.

آندره وایدا کارگردان سرشناس و صاحب سبک لهستانی از انقلاب فرانسه و دانتون فرانسوی در واقع استفاده هنری بهینه‌ای کرده تا به اوضاع پر التهاب کشور خود لهستان پیش از فروپاشی کمونیسم بپردازد. در هنر هفتم، سینما، دو رده بندی کلی وجود دارد که البته هر یک دارای زیرفهرست‌هایی هستند: یک گروه فیلمسازان تجاری یا به نوعی سرگرمی‌سازان و گروه دیگر فیلمسازان اندیشمند متفکر که وایدا به این گروه دوم تعلق دارد. آن هم در زیر فهرست غیر سیاسی. در یک کلام وایدا سیاسی‌ساز نیست، هیچ‌گاه راه‌حل ارائه نمی‌دهد، بلکه با دیدی انتقادی به روایت سیاست و مسائل پیرامون آن می‌پردازد. این کارگردان در آکادمی هنرهای زیبای لوتر تحصیل کرده است و سینما را به شکل آکادمیک به خوبی فرا گرفته است. شاخص‌ترین آثار این فیلمساز سه‌گانه‌ای است موفق، معروف و تأثیر گذار با آرمان‌های قهرمانانی که البته هیچ‌گاه به نتیجه مطلوب نمی‌رسند. او فیلمسازی است بدین نسبت به جریان‌های سیاسی و انقلابی و حرکات جوششی توده مردم. روایت داستان دانتون و سرخوردگی او از مردم یکی از ابزارهایی بود که وایدا توسط آن توانست عقیده خود را در

دی و همن ۱۳۸۶ چشم‌انداز



است. سقوط زندان باستیل و هجوم مردم به این مکان دهشتبار، آزادی زندانیان بی گناه و گناهکار و شورش های بزرگ و کوچک خیابانی، ناهنجاری های گاه هدفمند و گاه اتفاقی و تشکیل گروهک ها و احزاب گوناگون که یکی از بارزترین آنها در انقلاب فرانسه ایجاد گروه زنان افراطی است که برای به دست آوردن حقوق مساوی با مردان در عرصه های متفاوت می جنگیدند و با نگاهی اجمالی هر یک از این اتفاق ها و حرکت ها را می توان در چارچوب های کمابیش یکسان در تمامی انقلاب ها و قیام های جهان یافت و همین امر و تشابهات بی شمار، به فیلمسازی همچون وایدا که هنرمندی غیرسیاسی است کمک می کند تا با بهره گیری از تاریخ به نقد و روایت موضوعی معاصر بپردازد.

در بخشی از فیلم گفته می شود: ... دنیا به انقلاب ما چشم دوخته است... آیا این جمله برایتان آشنا نیست؟! چند صد هزار بار این جمله را از زبان سیاستمداران سیاه و سفید در کشورهای بزرگ و کوچک شنیده ام و وایدا نیز حتماً به چنین تشابهی پی برده و فیلم را منتقدانه ساخته و با بهره گیری از هنرمندان ماهر، به خلق دانتون پرداخته است. ژان کلود کاریر، فیلمنامه نویس زبردست و معتبر فرانسوی با آگاهی کامل از تاریخ کشورش فیلمنامه ای بسیار هنرمندانه در اختیار وایدا لهستانی می گذارد تا فیلمی برای مخاطب جهانی بسازد: من شخصاً شیفته این گونه همکاری های بی حد و مرز بدون توجه به ملیت و نژاد هستم. به این می گویند جهان شمول بودن؛ آنچه زیاد می شنویم ولی عمل به آن دشوار است، زیرا تعصب در این میان جایی ندارد. این دو هنرمند هر یک با مهارت شخصی و فردی به خلق فیلمی زیبا پرداخته اند. صحنه و شخصیت پردازی ها به همراه گفت و گوهای بی عیب و نقص کاریر فرانسوی در ترکیب با میزانشن، کنتراست و فضاسازی خاص و تأثیر گذار فیلمسازان اروپای شرقی که همواره تأکید بر فضاهای بسته، تهی از شفافیت و تأکید بر تیرگی و گرفتگی است، اثر بسیار خوش ساختی را به وجود آورده است. فیلمنامه نویس آشکارا در تمامی صحنه ها و گفت و گوهای ساخته و پرداخته اش خود را به عنوان یکی از شیفتگان دانتون معرفی می کند. جدا از کاریر از دیگر هنرمندان معتبر فرانسوی که ستایشگر دانتون هستند، رومن رولان، نویسنده شهر فرانسوی است و دیگر هنرمند معاصر، بازیگر فرانسوی و بین المللی ژرار دپاردیو است که خود به زیبایی هر چه تمام تر در نقش دانتون در این فیلم هنرنمایی می کند. دپاردیو نماینده تمام و کمالی است برای معرفی شیوه و سبک خاص بازیگران فرانسوی. این بازیگران به دور از هر گونه افراط و یا تفریط روی خط تعادل نقش خود را زندگی می کنند و نه بازی... تا یکدم در ابتدا روی همان خط تعادل است. مسئله مهم همین است، هیچ گاه تعادل، بشر را آزار نمی دهد. گاه

یک بازی به ظاهر خوب که حتی برای بازیگرش تحسین و جوایز بین المللی به ارضان آورده شما را در مقام بیننده آزار می دهد. آن بازیگر نقش خود را بسیار زیبا، ولی به دور از تعادل بازی کرده است و مشکل همین جاست: تعادل! بازی و یا زندگی کردن نقش و برگزیدن هر یک از آنها بستگی به سبک بازیگر دارد که گاه ذاتی است و گاه اکتسابی از راه آموزش و تحصیل. اکنون در اینجا به بازی دپاردیو می پردازیم. در صحنه ای از فیلم، دانتون، (دپاردیو)، در بدو ورود به پاریس مورد استقبال گرم اهالی پاریس قرار می گیرد. دانتون با اشتیاقی کودکانه در جواب بسیار صادقانه و پر شور ابراز احساسات می کند ولی در عمق نگاه او سردرگمی و هراس موج می زند. هر یک از حرکت های صورت و پیکر او تزلزل و آسیب پذیری موقعیتش را به خوبی نمایان می سازند. او سردرگم است و تلخ تر از آن به شدت آگاه بر این سردرگمی است. این اظهار نظر از نویسنده مطلب است که خود طرفدار پروپاقرص فیلم های هالیوودی است، این که یک اثر اروپایی آن هم با ساختار اروپای شرقی و داستان و ضرباتنگ فرانسوی چنین جذاب باشد، نشان از قدرت خلافتانه سازندگانش دارد.



مرثیه گمشده

دهمین نشست نقد و بررسی کانون فیلم - تاریخ، پس از دو فیلم تاریخی خارجی به یک فیلم مستند - داستانی ایرانی - با عنوان «مرثیه گمشده»، محصول ۱۳۶۶ لیران، به کارگردانی خسرو سینایی و بازیگری آنابوروکوفسکا و حضور چندین مهاجر لهستانی... اختصاص دارد.

جریان تولید و ساخت این فیلم، خود به تنهایی داستانی عجیب و جالب است و پشتکار سینایی در ساخت آن، تحسین برانگیز. مرثیه گمشده تولید و ساختش ۱۲ سال طول کشیده است. از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۶۲، گه گاه به دلایلی از جمله انقلاب اسلامی، کار متوقف شده است. ولی با این وجود اثر این مستند داستانی بسیار منسجم و یک دست از کار در آمده است. در سال ۱۳۴۹ سنگ قبرهای لهستانی های به خاک سپرده شده در گورستانی ارمنی، سبب برانگیخته شدن کنجکاو خسرو سینایی، جوان دیروز می گردند تا انگیزه ای شوند برای ساخت اثری بسیار تأثیر گذار و خوش ساخت که در کارنامه هنری خسرو سینایی میان سال و باتجربه امروز بدرخشد. این فیلم روایت زندگی سخت و توان فرسای هزاران آواره لهستانی است که در زمان جنگ جهانی دوم با یورش آلمانی های نازی مجبور به ترک وطن شده و پس از گذراندن روزهای تلخ و مرگبار در سیبری از طریق دریای خزر وارد بندر انزلی و سپس به نقاط گوناگون ایران و جهان فرستاده می شوند. بسیاری از این مردم رنج کشیده در همان ابتدای ورود به ایران بر اثر بیماری و سوء تغذیه از پا درآمدند و گورستانی در بندر انزلی، آخرین مقصد آنان شد. لهستانی هایی که به جا ماندند در تعدادی از شهرهای کشورمان و در اردوگاه هایی مخصوص اقامت کرده اند که در ایران ماندگار شدند و بیشتر آنها به کشورهای دیگر رفته و در آنجا به زندگی پرداختند. از همان دقایق ابتدایی شروع فیلم عکس های مستند سیاه و سفید و نریشن (صدا ی روی صحنه) که متعلق

به خود کارگردان است نشان از اثری مستند دارد که به پشتوانه اسناد موثق تاریخی، سخنان انسان دوستانه زیادی برای روایت یک رخداد تاریخی دارد. بیننده در تمامی مسیرهایی که لهستانی‌های آواره همراه با بیماری، گرسنگی و غم غربت طی کرده بودند، قدم برداشته و صداقت خالصانه موجود در فیلم را به خوبی احساس می‌کند و تجربه فیلم را به خوبی احساس می‌کند و تجربه طولانی‌ترین جنگ معاصر (هشت سال جنگ با عراق) را داریم ملموس و کاملاً قابل درک است. به یاد بیابرد آن زمان را که با یورش وحشیانه عراقی‌ها، خیل عظیمی از هموطنانمان غافلگیرانه و هراسان از جنوب و غرب کشور مهاجرت کرده، به شهرهای دیگر پناه بردند و غریبانه جنگ‌زدگانی بی‌خانه و کاشانه شدند. با این توضیحات هم‌ذات‌پنداری با آناپور کوفسکا، کارچندان مشکلی نیست. این بانوی لهستانی از جمله آوارگانی است که در زمان نوجوانی وارد ایران و سپس در این کشور تشکیل خانواده داده و ماندگار شدند. او نماینده‌ای از انسان‌هایی است که همواره گذشته حزن‌انگیز خود را به همراه دارند. نگاه او از همان نگاه‌هایی است که با وجود آرامش پیرامون امروز همچنان در عمق خود حزن و اندوهی پررزم و راز را نهفته دارند. دیدگانی که گویی همواره گریان و هراسان تا ابد سوگواری و صدایش از همان آواهایی است که حتی با وجود لبخند مهربان پر لب، لؤلؤ و پهنی آلود، هر لحظه درمندانانه روایتگر خاطرات اندوه‌بار گذشته‌اند. حیرت‌انگیز است بعضی از چرحاها تنها با گذشت زمان التیام نمی‌یابند، بلکه تا همسوی روح و روان نفوذ کرده و بخش جدانشدنی از وجود انسان می‌شوند. آناپور کوفسکا یک لهستانی است با چنین ویژگی‌هایی آشنا برای من و شما می‌باشد. او خاطرات تلخ مرگ برادر جوانش را در سبیری بازگو می‌کند. از رفتار موقرانه و نجیبانه برادرش در مقابل سربازان بی‌اصل و نسب روسی صحبت می‌کند. من شخصاً به معجزه اصالت ایمان دارم. این موضوع از تباطؤ چندین زبانی به ژنتیک‌نگارانه بحث بر سر اصالت و نجابت اکتسابی است که اگر انسانی در هر رتبه، مقام اجتماعی و حرفه‌ای از آن بی‌بهره باشد، آفتی بر جان خود و دیگران می‌شود. در آن زمان این بلاهای روسی ناآشنا با این چنین داستان‌ها، جوان لهستانی را با تحقیر و استهزا ملامت کردند که چرا در استفاده از تیر مهارتی ندارد و مرد جوان موقرانه و کوتاه جواب می‌دهد که یولنی به جای تیر در دستش بگذارد تا توانایی اش را نشان دهد. در همین صحنه کوتاه می‌توان به تضاد اندوه‌بار و ویرانگر میان خانواده آنا و محیطی که در آن به جبر اسیر شده‌اند پی برد و نخستین قربانی در این میان برادر هنرمند آناست، او پیش از مرگ برای خواهر تنهای خود، آهنگی را به یادگار می‌گذارد. موسیقی حزن‌انگیز و زیبایی که آنا پس از گذشت سال‌ها همچنان با حس سوگواری آن را اجرا می‌کند.

مهربانی و مهمان‌نوازی گرم ایرانیان در تمامی شهرها و در مسیر عبورشان، از غم غربت آنان کاسته است، ولی نمی‌توان منکر این حقیقت شد که آن مردم مظلوم از آوارگی غریبانه خود به شدت رنج برده‌اند. در تمامی شهرهای واقع در مسیر گذر جنگ‌زدگان و در قبرستان‌های مسیحیان، سنگ قبرهایی دیده می‌شوند که نشان از مرگ‌های بیشماری است که بر اثر گرسنگی، تیفوس و اقسام بیماری‌ها و بخ داده است. این تلفات سبب بی‌سرپرست شدن کودکان بسیاری شد، از جمله ۷۳۳ کودک و نوجوان لهستانی که دسته‌جمعی در اصفهان، در کمپ‌هایی در جلغا و مدارس همچون مدرسه چهارباغ اسکان داده شدند تا آن که سرانجام به وسیله یک کشتی امریکایی از راه هند به زلاندنو رفته و آن کشور محل اقامت همیشگی آنان شد. در صحنه‌های جالبی از فیلم، آن کودکان قبلی، رشد کرده و تبدیل به زنان و مردان و والدینی شده‌اند که جشن سی‌سالگی ورود خود به زلاندنو را جشن می‌گیرند. مینایی در این جشن شرکت کرده و عکس‌های مربوط به دوران کودکی و اقامت آنها را در اصفهان نشان می‌دهد. لهستانی‌ها با شور و اشتیاق و به شادمانی از خاطرات کودکی خود در اصفهان یاد می‌کنند. در یکی از قسمت‌ها مرد میان‌سال پس از مرور خاطرات کودکی خود در جلغا با لهجه‌ای خاص و جالب حروف الفبای فارسی را می‌خواند. فارسی صحبت کردن افراد خارجی حس غریب و لذت‌بخشی برای انسان به وجود می‌آورد. خوش‌بخت‌ها سخن انگلیسی‌ها که خیلی‌ها به زبان‌شان صحبت می‌کنند. در صحنه‌های دیگری از فیلم دکتری لهستانی که در قزوین زندگی و طبابت می‌کند، فارسی را با لهجه لهستانی مقرون صحبت می‌کند. این پزشک محبوب با لحنی بسیار شیرین و صمیمانه از خاطرات پدرش و خودش در زمان ورود و اقامت در قزوین و همچنین از شرکت کردن در جنگ جهانی دوم در جبهه ایتالیا سخن می‌گوید. مانند این پزشک و پدرش حدوداً صد نفر لهستانی دیگر نیز در ایران ماندگار و به کار و زندگی مشغول شدند. در کلیسای در تهران تعدادی از آنها در حال نیایش و عبادت به زبان مادری خود در برابر دوربین سینمایی دیده می‌شوند. این لهستانی‌های مقیم تهران هر یک در صحنه‌هایی جدا، از خاطرات خود در زمان جنگ جهانی دوم سخن می‌گویند و همگان متفق‌القول از مهمان‌نوازی و مهربانی بی‌حد و حصر ایرانی‌ها تعریف می‌کنند. یکی از آنان دوران اقامت خود در اهواز را مرور می‌کند. در محلی بنام کمپلو، که ترکیب دو کلمه Camp و Polish به معنی لهستانی است. در تمامی شهرهایی که لهستانی‌ها اقامت داشته‌اند، سنگ‌های یادبودی بنا شده تا برای آیندگان بیانگر این حقیقت باشد که زمانی مهمانان مصیبت‌زده در این مکان‌ها اقامت داشته‌اند. در آخرین صحنه‌های فیلم بار دیگر آقای محزون را می‌بینیم، او بنا بر طرافت و آرامش خاصی پیتو نواخته و ترانه‌ای لهستانی را می‌خواند. در ادامه این صحنه، پسرش غلامرضا، به نواختن پرداخته و مادر را در خواندن ترانه‌های دیگر همراهی می‌کند. سینمایی در صحنه‌های ژورنالیستی همچون یک بازجو از غلامرضا پرسش‌هایی کرده و با تحکمی دوستانه و دلنشین از پسر می‌خواهد که بیشتر به حزن و اندوه مادرش فکر کند و برای التیام غصه‌ها و افسردگی‌های صادر تلاش بیشتری به خرج دهد. غلامرضا صادقانه اعتراف می‌کند که هرگز به مشکلات و خاطرات دردناک مادرش علاقه‌ای نداشته است و اصولاً به این گونه مسائل اهمیتی نمی‌دهد، ولی بازی سرنوشت این چنین پیش می‌رود که غلامرضا چهارسال بعد در جوانی سکه کرده و از

مردم، این خیل عظیم عوام، همواره در طلوع تاریخ ثابت کرده‌اند که میان شور و اشتیاق و بی‌تفاوتی و سکوتشان حتی میان عشق و نفرتشان تنها یک خط پارک وجود دارد

حیرت‌انگیز است بعضی از چرحاها تنها با گذشت زمان التیام نمی‌یابند، بلکه تا عمق روح و روان نفوذ کرده و بخش جدانشدنی از وجود انسان می‌شوند

صدای دلنشین پیانوی این بانوی سالخورده تاباشته از داستان‌های غم‌انگیز است. موسیقی در این فیلم نقش پررنگ و بسیار مهمی دارد. تمامی این آثار، انتخابی هستند، موسیقی‌های کلاسیک لهستانی به همراه اشعار زیبا و غنی و به‌موازات آن، موسیقی و ترانه‌های اصیل ایرانی که هر یک در جای مناسب خود مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یکی از ترانه‌های ابتدایی فیلم خود به خوبی روایتگر داستان است: ویک باد شدید پاییزی آمد و برگ‌ها را در فضا پراکنده کرد، آن باد شدید پاییزی همان جنگ خانمانسوز و ویرانگر است و آن برگ‌های در فضا پراکنده، هزاران لهستانی بی‌دفاع و بی‌پناه که آواره سرزمین‌های ناآشنا و غریب شدند. هر چند بازماندگان خود اذعان می‌دارند که نوع دوستی،

دنیا می رود... آنا در صحنه‌های همراه نوه‌اش، دختر غلامرضا، در گورستان دیده می‌شود. او مقابل سنگ قبر فرزندش ایستاده و با کلماتی ساده می‌گوید: «پسر مرد، این دختر اوست». دختر که بی‌خبر از تلخی گذشته روزگار به مادر بزرگ و سپس دوربین نگاه می‌کند و با نگاه کود کانه این حقیقت را به ما گوشزد می‌کند که با وجود تمامی سختی‌های زندگی، هستی را سنت همواره این است که از مرگ، زندگی جوانه می‌زند.

جلسه نقد و بررسی این فیلم زیبا خود نیز حال و هوایی خاص و جالب داشت و با حضور اساتید و مورخان معتبری همچون دکتر باستانی پاریزی و دکتر ناصر تکمیل همایون در کنار خسرو سینایی، اسماعیل امامی، فیلمبردار و با اجرا و سرپرستی آقایان رضامحمدی و عبدالله اسفندیاری در مقام مجری و منتقد شکل گرفت. در ابتدای این جلسه، عبدالله اسفندیاری با جمله‌های دوستانه و ستایشگرانه از کارگردان، مهمانان و اساتید مورد تشکر کرده و سپس زمانی را یادآور می‌شود که در سال ۱۳۶۰ مدیر شبکه یک صداوسیما بوده و خود نیز به نوعی درگیر پروژه ساخت فیلم مرثیه گمشده بوده است. پس از آن دکتر باستانی پاریزی مورخ معتبر کشورمان با شخصیت دوست داشتنی و کلام متواضعانه و دلنشین خاص خود شروع به صحبت می‌کند. قابل ذکر است که ایشان نخستین مورخ هستنند که در مورد جاده ابریشم کتابی تاریخی را نوشته و اطلاعات ارزشمندی را در این زمینه ارائه داده‌اند. دکتر باستانی در ابتدای تذکر می‌شوند که نمی‌خواهند در مقام یک منتقد سینمایی به نقد و بررسی فیلم بپردازند و با فروتنی بزرگوارانه‌ای اظهار می‌کنند که اطلاعات تاریخی خود را در ارتباط با این رویداد تاریخی که بخش مهمی از تاریخ معاصر ما به شمار می‌رود در اختیار حاضران خواهند گذاشت. به عقیده استاد باستانی، رمان‌ها و فیلم‌های تاریخی به جهت جذاب تر شدن، گاه از واقعیت‌های تاریخی دور شده و نمی‌توانند روایتگر معتبر و جامعی از حقایق تاریخی باشند. ایشان با اظهارات دوستانه خود، ستایشگر اثر سینمایی هستند. دکتر تکمیل همایون نیز همچون استاد خود دکتر باستانی، به تمجید از فیلم مرثیه گمشده پرداخته و این فیلم را سندی معتبر برای معرفی خلق و خوی خاص ایرانیان می‌داند که همواره در طول تاریخ با مهمان‌نوازی و نوع دوستی خود تأثیر گذار بوده‌اند. اشعار بزرگانی همچون سعدی، فردوسی و ناصر خسرو بیانگر این ویژگی ارزشمند پارسیان است. ایشان یادآور این کلمات همیشه آشنایی گردند که بنی آدم اعضای یکدیگرند... در این زمانه پر التهاب که قدرت‌های گوناگون در جهت تخریب وجهه و اعتبار بین‌المللی سرزمین و ملت ما تلاش می‌کنند، ارائه چنین حقایق و اسناد موثق تاریخی بهترین پاسخ و مقابله است. به عقیده استاد، خسرو سینایی با دراماتیزه کردن این داستان مستند، حقایق را با جذابیت بصری هر چه تمام‌تر به تصویر کشیده و اثر زیبایی ارائه داده است. استاد مورخ، اطلاعات تاریخی جالبی را مربوط به جنگ جهانی دوم در اختیار حاضران می‌گذارد. ماجرای یورش سپاهیان آلمان به لهستان، کشته شدن دوازده هزار و پانصد لهستانی بی‌گناه در

همان ابتدای امر، انتقال هزاران آواره بیمار و گرسنه لهستانی به ایران و سپس فرستادن آنان که زنده مانده‌اند به دورترین نقاط دنیا و در نهایت بهره‌گیری ارتش آمریکا از سربازان جوان لهستانی در جبهه‌های جنگ، یاد کنید این امریکایی‌ها تا سودی برایشان در میان نباشد قدم از قدم بر نمی‌دارند. همین خط فکر سرمایه‌داری است که آنان را به ظاهر ابرقدرت و آقای دنیا ساخته است. اساتید تاریخ ما به اتفاق این حقیقت ارزشمند را بیان می‌کنند که مهربانی و رأفت ما ایرانیان هیچ‌گاه محدود به نژاد، ملت و یا دین خاصی نبوده است. پس از این بزرگواران، خسرو سینایی شروع به صحبت و به نوعی درد دل می‌کند. در همان جمله‌های

نخستین از کمک‌های شایان توجه خاتم افخمی تشکر می‌کنند. این باتوی دور که اولین فرزند لهستانی ایرانی می‌باشند و در مقام یک جامعه‌شناس معتبر و موفق به فعالیت‌های اجتماعی خود ادامه می‌دهند. ایشان پل ارتباطی کارگردان با لهستانی‌هایی بوده که در ایران مانده و به زندگی پرداخته‌اند. سپس سینایی از همیاری و تشویق‌های همیشگی فیلمبردار فیلم اسماعیل امامی تقدیر می‌کند. خسرو سینایی زمانی طولانی را حدود ۱۲ سال صرف ساختن فیلم کرده است و گاه در میان راه از ادامه مستمر آن بازمانده است، ولی اتفاق‌های خوشایندی نیز او را به ارائه ساخت فیلم ترغیب کرده‌اند. از جمله مطالعه کتابی از دکتر باستانی پاریزی. ایشان در زیر نویس کتاب خود از فیلم سینایی به‌عنوان مرجعی معتبر برای کسب اطلاعات تاریخی مربوط به این جریان نام برده‌اند. سینایی چنین تأییدی را از استادی همچون دکتر باستانی به‌عنوان تشویقی دلگرم‌کننده تلقی کرده و به‌عنوان خاطرهای خوشایند از آن یاد می‌کند. این کارگردان توانسته فیلم خود را تقدیم به مردم لهستان کرده است و اکنون از نمایش این فیلم با وجود تأخیر بسیار زیاد اظهار خوشحالی می‌کند. زیرا با وجود فضای منفی برای ایرانیان در جهان غرب، این فیلم با داستان مستند خود می‌تواند تبلیغ‌کننده تأثیر گذاری باشد. سینایی از خاطرات شخصی خود در مورد جشنواره لهستان و ملاقاتش با کارگردان پرآوازه لهستانی آندره وایدا صحبت می‌کند. او از نقاط دور آرسوی لهستانی‌ها، اریمل‌های بسیاری دریافت کرده است. آنان درخواست کرده‌اند که نسخه‌ای از این فیلم زیبا را در اختیار داشته باشند. نکته‌ای که در اینجا باید متذکرانه به آن پرداخت این است که کارگردان بدون همیاری و مساعدت تهیه‌کننده (صداوسیما) و با هزینه شخصی، نسخه‌هایی از این فیلم را تهیه و برای مقاضیان ارسال کرده است. حال شما قضاوت کنید، آیا این است پاسخ زحمت خالصانه و باارزش یک هنرمند معتبر و متعهد. سینایی به شکلی کاملاً دوستانه، ناراضی‌تی خود را از این موضوع ابراز می‌کند، این همان اصل اصالت است که پیشاپیش از آن سخن گفتیم.

در ادامه اسماعیل امامی، فیلمبردار مرثیه گمشده خاطرات شخصی و حرفه‌ای خود را در مورد فیلم بیان می‌کند. این اثر زیبا با حداقل امکانات فنی ساخته شده و با این وجود بسیار خوش ساخت و حرفه‌ای است. دیدن این فیلم را به تمامی دوستانی که به تاریخ و ملیت خود علاقه‌مندند توصیه می‌کنیم.

سه فیلم یادشده: «سقوط امپراتوری روم»، «دانتون» و «مرثیه گمشده» هر یک روایتگر زمان، مکان، حوادث و جریان‌های خاصی هستند هر چند در ساختار و داستان با یکدیگر کاملاً متفاوت، ولی نقاط مشترک دارای اهمیتی در تمامی این آثار وجود دارد و آن هم پرداختن به جنگ، جدال و دشمنی است. به راستی اگر خصومت، ستم و نبرد در زندگی انسان‌ها جایگاهی نداشت، دنیای ما اکنون چگونه مکانی بود. احتمالاً دیگر نام سیاره ما زمین نبود و من و شما را بشر نمی‌نامیدند، زیرا تنها این موجود دو پای خاکی است که دارای منیت، غرور، حرص، طمع و شوق انحصارطلبی بی‌حد و حصر است. تمامی جنگ‌ها و نبردها ریشه در این خصلت‌های حقیر انسانی داشته و دارند و چه تلخ است که حتی جنبش‌ها و قیام‌های آزادیخواهانه، ظهور اديان و نهضت‌های دینی - معنوی نیز همراه با نزاع‌ها و درگیری‌های کوچک و بزرگ بوده‌اند.

امید است روزی جهان ما به دور از هرگونه جدال و تباهی روزهای درخشان صلح و آزادی را به معنای واقعی تجربه کند.

باید به معجزه اصالت ایمان داشت.
این موضوع از تباط چندان زیادی
با ژنتیک ندارد. بحث بر سر اصالت
و نجابت اکتسابی است که اگر
انسانی در هر رتبه، مقام اجتماعی و
حرفه‌ای از آن بی بهره باشد، آفتی بر
جان خود و دیگران می‌شود

هستی را همواره سنت بر این است
که از مرگ، زندگی جوانه می‌زند